

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

قسمت چهارم مسئله 37

آخرین فرعی که امام خمینی(قده) در مسئله 37 بیان می‌کنند و مرحوم سید در عروه به صورت یک مسئله مستقل بیان کردند، آن است که: «ولو حجّ بالإجارة أو عن نفسه أو غيره تبرعاً مع عدم كونه مستطیعاً لا يكفيه عن حجة الاسلام»^[1]، در این فرع دو فرض را مطرح می‌کنند:

1. یک فرض این است که کسی خودش به عنوان خودش یک حجی را انجام بدهد اما مستطیع نیست، مثلاً حجی را متسکماً انجام می‌دهد، بعداً اگر مستطیع شد آیا حج بر او واجب است یا نه؟ البته همان طوری که صاحب جواهر(قده) بیان کرده این مسئله از قطعیاتی است که خیلی هم روشن است، اما می‌فرمایند در بعضی از قسمت‌هایش بعضی متأخر المتأخرین (که مراد صاحب ذخیره است) یک احتمالی داده لذا مطرح کردند و آقایان متعرض شدند.

2. فرض دیگر این است که اگر این حج نیایی از جانب کسی بالاجاره برود یا تبرعاً از جانب غیر، حجی را انجام داد و بعداً خودش مستطیع شد، آیا باز حج بر او واجب است یا نه؟

فرض اول: دیدگاه صاحب جواهر(قده)

اینجا در دو فرض اولاً ادعای اجماع شده و بالاتر از اجماع، صاحب جواهر می‌گوید: «إن المسئلة من القطعیات التي لا يقبل فيها امثال ذلك»؛ یعنی بعضی از روایاتی که ذکر می‌کنیم «و من الغریب وسوسة بعض متأخری المتأخرین كصاحب الذخيرة»^[2]؛ مسئله از اجماع هم بالاتر است، نه فقط شهرت، نه فقط اجماع، از قطعیاتی است که هیچ خللی در آن وارد نمی‌شود. قطعی عند الجمیع است، فقط صاحب ذخیره اینجا یک وسوسه‌ای کرده وگرنه نزد همه همین‌طور است.

بررسی ادله

حال با قطع نظر از اجماع و قطعی بودن باید دید ادله چیست؟ یکی از ادله آیه شریفه است که اطلاق دارد، خداوند می‌فرماید: «لله على الناس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً»^[3]؛ اگر کسی مستطیع شد حج واجب است، این اطلاق دارد؛ اعم از اینکه قبلاً یک حجی متسکماً برای خودش رفته یا نه؟ اعم از این‌که قبلاً برای کسی یک حجی را تبرعاً انجام داده یا نه؟ اعم از اینکه برای کسی حجی را نیابتاً انجام داده یا نه؟ یعنی کسی نباید توهم کند که اگر شخصی متسکماً رفت این مجزی است.

یکی از اموری که مسقط تکلیف است امتثال است، شما اگر یک بار مستطیع شدید رفتید این تکلیف ساقط می‌شود و برای بار

دوم دلیل می‌خواهد. ما باشیم اطلاق آیه، به خوبی دلالت دارد که اگر شما متسکماً ده یا بیست بار هم حج بروید اما در این مدت مستطیع نبودید و حالا مستطیع شدید باز هم حج بر شما واجب است.

حال یک فرعی در اینجا مطرح است که این حج متسکماً حجة الاسلام مستحب است یا نه؟ اصلاً ما حجة الاسلام یکی داریم آن هم واجب است و چیزی به نام حجة الاسلام مستحب نداریم و می‌شود حج مستحب. لذا تحقیق همین است اصلاً از نظر فقهی و ادله ما به یک چیز «حجة الاسلام» می‌گوئیم آن هم کسی که با همه شرایط انجام بدهد که یکیش هم استطاعت است. بنابراین اطلاق آیه هم در فرض اول و هم در فرض دوم جریان دارد و روشن است، اجماع هم در اینجا هست.

صاحب مدارک(قده) می‌گوید: کسی که متسکماً انجام می‌دهد عنوانش حج استحبابی است، «المندوب لا یجزی عن الواجب»^[4]، مندوب هم از واجب مجزی نیست این هم خودش یک دلیل دیگری است. کاری به اطلاق آیه و اجماع هم نداشته باشیم. این به عنوان یک دلیل سوم می‌تواند مطرح بشود، بالأخره این فعل به عنوان مستحب انجام شده، مستحب و مندوب نمی‌تواند از واجب مجزی باشد.

مرحوم والد ما می‌فرمود: در اهمیت وجوب حج همین کافی است که خداوند با این تعبیر آورده که من بر گردن شما چنین دینی دارم: «لله على الناس»، این تعبیر از اینکه بگوید: «يجب على الناس»، هزاران درجه محکم‌تر و بالاتر است، «لله على الناس» این دین است، ما همه واجبات را می‌گوئیم دیون هستند، در روایات هم داریم که واجبات عنوان دیون را دارند ولی ایشان می‌فرمودند: من جای دیگر یادم نیست در واجب دیگر آمده باشد «لله على الناس»، مثل اینکه بگوئیم «لزید علی عمرو»؛ یعنی ذمه هر انسانی که مستطیع است مشمول به حجة الاسلام است، پس بحث وجوب است.

دیدگاه سید یزدی و محشین عروه

مرحوم سید بعد از این که در همین جا تصریح دارند به این که اگر کسی حج مستحبی عن تسکع انجام داده مجزی نیست، می‌فرماید: «و ما فی بعض الاخبار من اجزائه عنها محمولاً علی الاجزاء مادام فقیراً»؛ بعضی از روایات هست که دلالت بر اجزاء دارد که حمل کنید بر اجزاء تا زمانی که فقیر است. بعد می‌فرماید: «فالمستفاد منها (از این روایات) أن حجة الاسلام مستحبة علی غیر المستطیع و واجبة علی المستطیع»، شاید این تعبیر در کتاب الحج اولین بار است که به گوش من و شما می‌خورد!

مرحوم سید می‌فرماید: ما از روایت این را استفاده می‌کنیم که دو تا حجة الاسلام داریم: یک حجة الاسلام مستحب داریم و یک حجة الاسلام واجب داریم، حجة الاسلام مستحب در جایی است که عن تسکع و عن غیر استطاعة برود، حجة الاسلام واجب آن است که از روی استطاعت برود.^[5]

در اینجا بسیاری از محشین عروه گفته‌اند: ما نمی‌توانیم بپذیریم حج مستحبی عنوان حجة الاسلام دارد. مرحوم نائینی در حاشیه عروه می‌گوید: «بل لیست هی حجة الاسلام»^[6]، این حجة الاسلام نیست، مرحوم بروجردی می‌گوید: این روایاتی که می‌گوید این حجة الاسلام است نه این که بخواهد عنوان «حجة الاسلام» به او داده شود بلکه «یعطی بذلك ثوابها و إن لم یرصد علیها عنوانها».

به نظر ما حق با این بزرگان است، ما حجة الاسلام را که می‌گوئیم فقط برای همان حجة الاسلام واجب و جایی است که «عن استطاعة» است؛ یعنی ما در شرع می‌گوئیم حجة الاسلام یعنی حجی که يجب بالاسلام و آن حجی است که انسان از روی استطاعت انجام می‌دهد، اگر از غیر استطاعت انجام داد عنوان حجة الاسلام ندارد.

فرض دوم در جایی است که کسی اجیر بشود و حج نیایی عن الغیر یا تبرعاً عن الغیر انجام بدهد، آیا این مجزی از خودش هست یا نه؟ در اینجا دو طایفه روایات داریم:

طائفه اول روایات: عدم اجزاء

طایفه اول روایاتی که دلالت بر عدم اجزاء دارد و در این طائفه چند حدیث وارد شده است:

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ آدَمَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: مَنْ حَجَّ عَنْ
إِنْسَانٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ يَحُجُّ بِهِ أَجْزَأَتْ عَنْهُ حَتَّى يَرْزُقَهُ اللَّهُ مَا يَحُجُّ بِهِ وَ يَجِبُ عَلَيْهِ الْحَجُّ.¹⁷¹

در سند این روایت محمد بن سهل بن یسع اشعری آمده که در سند 86 روایت هم واقع شده و کسی از متقدمین بر وثاقتش تصریح نکرده است. مرحوم وحید بهبهانی تمایل به وثاقتش پیدا کرده اما خود این آدم بن علی هم مجهول است و «لم یرد فی حقّه شیء»، همچنین آدم بن علی مجهول است. لذا روایت از جهت سند مشکل دارد.

در این روایت راوی از امام (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمود: کسی که از ناحیه دیگری حج برود و خودش مال ندارد، «أجزعت عنه»، اگر ضمیر را به خود نایب بزنیم؛ یعنی از خودش مجزی است و اگر ضمیر به آن منوب عنه می‌خورد؛ یعنی از طرف آن کسی که رفته کافی است، تا اینکه خدا به خودش رزقی بدهد و حج بر او واجب است. بنابراین «من حج عن انسان و لم یکن له مال یحج به أجزعت عنه» یعنی «عن المنوب عنه»، دنباله‌اش می‌گوید: تا اینکه خدا به او رزقی بدهد و بعد حج بر او واجب بشود و به حج برود، پس این حج نیایی مجزی از خودش نیست، این روشن است و اصلاً منطوق روایت است. خود روایت هم می‌گوید: مالی که خودش حج برود ندارد، پس معلوم می‌شود دیگری مال به او داده، این مفهومی است که پس خودش مجزی نیست.

روایت دوم

وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي
بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُعْسِرًا أَحْبَبَهُ رَجُلٌ كَانَتْ لَهُ حَجَّةٌ فَإِنَّ أُيُسَرَ بَعْدَ ذَلِكَ كَانَ عَلَيْهِ الْحَجُّ
الْحَدِيثُ.¹⁸¹

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند: اگر شخصی تنگ‌دست و فقیر است و دیگری او را به حج برد، این به عنوان حجة الاسلام دارد، اگر بعد پولدار شد حج بر او واجب است.

به نظر ما این روایت را اصلاً نباید جزء این طایفه آورد؛ زیرا این روایت درباره حج بذلی است که قبلاً مفصل بحث کردیم. در جایی که بحث کردیم آیا حج بذلی مجزی از حجة الاسلام است یا نه؟ آنجا باید بحث کرد، جزء روایاتی بود که می‌گفت اگر کسی حج بذلی انجام داد و بعداً خودش پول پیدا کرد باید حج انجام بدهد و او را حمل بر استحباب می‌کردیم، ولی الآن بحث ما این است که کسی یا از جانب خودش انجام داده یا از جانب دیگری نیابتاً انجام داده، اما مورد این روایت این است که کسی حجی را از جانب خودش منتهی بالبذل انجام داده، دیگری احجاجش کرده، به نظر می‌رسد که این روایت نباید جزء این طایفه ذکر شود.

مرحوم والد ما روایت دوم را جزء همین طایفه اول (که دال بر عدم اجزاء است) آوردند که شاید در ذهن شریفشان این بوده که در حج بذلی هم شخص با مال خودش که حج نرفته، حج را هم برای خودش انجام داده، این روایت می‌گوید باز مجزی است. پس اینجا چون موضوع حج بذلی است، لذا بهتر این بود که این را جزء طایفه اولی نیاوریم؛ زیرا فرض بحث ما این است که حجی را برای خودش مستحاً انجام بدهد منتهی «عن تسکع»، اما حجة الاسلام که می‌گوئیم یعنی حجی که از روی استطاعت است، استطاعت را هم دو قسم کردیم مالی و بذلی.

بنابراین موضوع بحث کسی است که (1) «حجّ عن نفسه»، (2) «عن غیره تبرّعاً أو بالاجارة»، اما مورد این روایت حج بذلی است، «أحجّة رجل»؛ یعنی کسی گفته پول و مخارجت را می‌دهم تو هم بعنوان الواجب حج انجام بده؛ یعنی این الآن به عنوان الواجب انجام داده منتهی به عنوان الواجبی که راهش بذلی بوده است. مورد بحث اینجا ای است که کسی به عنوان مستحب انجام می‌دهد مستحاً، چطور می‌توانیم اولویت را مطرح کنیم؟!¹⁹ لذا به نظر ما این روایت را نباید می‌آورد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين

- [1] □ تحرير الوسيلة، ج 1، ص: 379، مسئله 37.
- [2] □ جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، ج 17، ص: 273.
- [3] □ سورة آل عمران، آیه 97.
- [4] □ مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام، ج 7، ص: 52.
- [5] □ «إذا حج لنفسه أو عن غيره تبرعاً أو بالاجارة مع عدم كونه مستطيعاً لا يكفيه عن حجة الإسلام فيجب عليه الحج إذا استطاع بعد ذلك و ما في بعض الأخبار من إجزائه عنها محمول على الإجزاء ما دام فقيراً كما صرح به في بعضها الآخر فالمستفاد منها أن حجة الإسلام مستحبة على غير المستطيع و واجبة على المستطيع و يتحقق الأول بأي وجه أتى به و لو عن الغير تبرعاً أو بالاجارة و لا يتحقق الثاني إلا مع حصول شرائط الوجوب.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج 2، ص: 451، مسئله 56.
- [6] □ العروة الوثقى (المحشى)، ج 4، ص: 412.
- [7] □ التهذيب 5- 8- 20 و التهذيب 5- 411- 1431، و الاستبصار 2- 144- 469 و الاستبصار 2- 320- 1135؛ وسائل الشيعه؛ ج 11، ص: 55، ح 14226- 1.
- [8] □ الكافي 4- 273- 1؛ التهذيب 5- 9- 22، و الاستبصار 2- 144- 470؛ الفقيه 2- 422- 2867؛ وسائل الشيعه؛ ج 11، ص: 57، ح 14230- 5.
- [9] □ استاد معظّم: مرحوم والد ما در چهلم آقای بروجردی پشت آخرین عکس آقای بروجردی، روزهای آخر که در بستر بودند یک عکسی از ایشان انداختند پشت این عکس در چهلم یک عبارات عجیبی نوشته که پیداست با کلی اشک و سوز فراق در فراق استادش نوشته است! والد ما هم نسبت به آقای بروجردی خیلی عجیب بود و هم نسبت به امام، یک روزی از ایشان پرسیدم شما در فقه آقای بروجردی را قوی‌تر می‌دانید یا امام را؟ حاضر نشد به من جواب بدهد؛ یعنی سختش بود که جوابی به من بدهد. باز من اصرار کردم که شما در فقه کدام را قوی‌تر می‌دانید؟ باز هم جواب نداد، این قدر تأدب داشت نسبت به هر دو خیلی عجیب بود. بعد آخر الامر به ایشان عرض کردم من یک نظری خودم دارم می‌خواهم ببینم نظر شریف شما چیست؟ فرمودند آقای بروجردی در فقه، امام رضوان الله علیه هم خودش فرموده بود من درس آقای بروجردی رفتم برای استفاده، اینکه می‌گویند امام احتراماً می‌رفت، امام اصول آقای بروجردی را یک دوره نوشته و بعضی از مبانی خودش را از آقای بروجردی نوشته ولی پیداست که در فلسفه و عرفان اصلاً قابل مقایسه نیستند، امام کجا و آقای بروجردی کجا؟ ایشان گاهی اوقات به آقای بروجردی اشکال می‌کرد.